

<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی</p>		<p>دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۹۹ ۱۸ محرم ۱۴۴۲ صفحه ۲۰ سال بیست و یکم - شماره ۵۷۴۹ استان تهران و البرز - ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان ها: ۵۰۰ تومان Monday - September 7, 2020</p>	
<p>چاپ: چاپخانه روزنامه صبح جم</p> <p>■ شماره پیماک: ۳۰۰۱۱۳۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲</p> <p>■ مور مشترکین: ۴۴۲۶۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۰۵۰۰۰۰</p> <p>■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۹۱۸۱۳۱</p> <p>■ تلفن: ۰۲۱-۳۳۰۴۰۰۰ ■ دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۶۲۲۵۲</p> <p>■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر شماره ۱۳۹</p>		<p>شایه: ۳۵-۱۵۵۱۱۳۳۷-۳۶۳۷۰</p> <p>■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir</p> <p>■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir</p>	
<p>امروز در تاریخ:</p> <p>روز شهادت/ روز جهانی فیزیوتراپی</p> <p>روزارسول ملاقلی‌پور، کارگردان سینما (۱۳۳۴ش)</p> <p>حادثه ۱۷ شهریور به به شهادت رسیدن تعداد زیادی از مردم توسط سربازان رژیم پهلوی در میدان ژاله (۱۳۵۷ش)</p> <p>درگذشت فرهنگ شریف، نوازنده تار (۱۳۹۵ش)</p>		<p>پلک احساس:</p> <p>من مست می‌شوم هشیار نخواهم شد</p> <p>وز خواب خوش مستی بیدار نخواهم شد</p>	
<p>حکمت ۲۱۳:</p> <p>از خار و خاشاک (سختی‌ها و گرفتاری‌ها) چشم‌بند (بی‌اعتدال‌باش) و گرگز نه‌رگز خوشحال نخواهی ماند (گرفتاری‌ها فرسوده‌ات می‌نماید).</p>		<p>اوقات شرعی:</p> <p>اذان ظهر: ۱۳/۰۲</p> <p>اذان مغرب: ۱۹/۴۱</p> <p>اذان صبح (فردا): ۵/۱۶</p> <p>غروب آفتاب: ۱۹/۲۳</p> <p>نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۹</p> <p>طلوع خورشید(فردا): ۶/۴۲</p>	
<p>پیش‌بینی آب و هوا دوشنبه</p> <p>تهران ۲۴ / ۳۶</p> <p>ارومیه ۱۴ / ۳۳</p> <p>ایلام ۱۹ / ۳۶</p> <p>بجنورد ۱۴ / ۳۱</p> <p>بوشهر ۳۵ / ۳۷</p> <p>شهرکرد ۱۰ / ۳۲</p> <p>قزوین ۱۶ / ۳۷</p> <p>یزد ۲۲ / ۳۷</p>			

حدیث روز:

امام سجاد(ع):خدا یا به تو پناه می‌برم از این که ظالمی را یاری کنیم یا مظلوم و دلسوخته‌ای را بی‌یاور گذاریم یا آنچه حق ما نیست بخواهیم.

پلک احساس:

من مست می‌شوم هشیار نخواهم شد

وز خواب خوش مستی بیدار نخواهم شد

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۰۲

اذان مغرب: ۱۹/۴۱

اذان صبح (فردا): ۵/۱۶

غروب آفتاب: ۱۹/۲۳

نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۹

طلوع خورشید(فردا): ۶/۴۲

گفت‌وگو با علی ملاقلی‌پور در سالروز تولد پدرش

کاش پدرم شهید می‌شد

«اگر عمرش به دنیا می‌بود، امروز ۶۵ ساله می‌شد. برای آدمی مثل رسول ملاقلی‌پور، مرگ در ۵۱ سالگی خیلی زود بود؛ آن‌هم مرگی ناپه‌نگام. با زنده‌یاد رسول احدی، دوست‌قدیمی و فیلم‌بردار برخی آثارش رفته‌بود شمال، بعداز ظهر رفت که کمی بخواهد اما دیگر بیدار نشد. احدی هم چند ماه بعدش فوت کرد. من برای فیلم «میم مثل مادر» با رسول ملاقلی‌پور گفت‌وگو کردم. به دفتر کارش که آن زمان در ولنجک بود، رفتم و راستش را بخواهید با دیدن فضای دفتر متوجه شدم که روحیه شخصی او با روحیه‌اش در پشت صحنه فیلم‌هایش کاملاً فرق دارد. صحبت‌مان که شروع شد، پشت آن چهره سختگیر در زمان فیلم‌سازی، مردهربانی دیدم که جدی بود دراهی که انتخاب کرده‌بود؛ اما بد اخلاق و عصبانی نبود آن‌طور که می‌گفتند. برای رسول ملاقلی‌پور، فیلم‌سازی جدی‌ترین کار دنیا بود و با همه مهربان و رفیق بود؛ الا کسانی که قواعد کار و روش او را بر هم می‌زدند. دیروز به پسرش، علی‌تلفن کردم تا درباره پدرش با او صحبت کنم. او بخشی از پدر را با خود به همراه دارد، رگ است و مودب و به‌شدت واقع‌گرا و تصمیم‌ناردار از پدرش بت بسازد.

ظاهره آشنایی

روزنامه‌نگار

■ **رسول ملاقلی‌پور از زاویه نگاه پسرش چگونه انسانی بود و هست؟**

مرد خودشاخته‌ای که همیشه در تلاش بود. پدرش را زود از دست داده‌بود و با فقری که خانواده‌اش با آن دست به‌گریبان بودند، مجبور شده‌بود خیلی زود وارد بازار کار شود؛ از کارگری در کارخانه تا رانندگی. اما علاقه‌مند و هنر و سینما بود. نقاشی می‌کشید و عکاسی می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب به‌عنوان عکاس وارد حوزه هنری می‌شود. مطالعه می‌کند و با فیلمسازان و هنرمندان معاشرت می‌کند و فیلمبرداری و فیلمسازی را می‌آموزد. خودش می‌گفت: «فیلم‌نامه‌نویسی را از نمایش‌ها و فیلم‌نامه‌های آقای بهرام بیضایی یاد گرفتم. در زمان جنگ برای گرفتن عکس از این واقعه مهم به جبهه می‌روم و در آنجاست که شیفته آدم‌های بزرگی می‌شود و آنها می‌شوند استاد و پدر معنوی‌اش. آدم‌های بزرگی مانند شهید بهروز مرادی. رد پای این آدم‌ها را در فیلم‌های پدرم هم می‌توان دید. نام برخی شخصیت فیلم‌هایش را بهروز می‌گذارد و فیلم نجات‌یافتگان را تقدیم می‌کند به شهید حسن شوکت‌پور. پدر می‌دانست روزگار همیشه روی خوش ندارد و سختی‌ها خیلی زیادند برای کسانی تا جایی که می‌توانست تلاش می‌کرد زمانه‌اش را درست‌درک کرده و درباره آن فیلم خوب بسازد. به‌شدت اجتماعی بود. در فیلم‌های دفاع مقدس مانند پرواز در شب، سفر به جزایه، افق و... آدم‌ها اهمیت دارند؛ آدم‌هایی که گذشته شخصی دارند. رسول ملاقلی‌پور در کودکی تحت تأثیر سینمای آقای کیمیایی بوده و سینمای

سام‌پکین با را می‌پسندید و فیلم این گروه خشن از آثار مورد علاقه‌اش بود. یک جور مبارزه و قهرمان شدن برای گرفتن حق مظلوم برایش ایده و بهترین سوزه بود. چون خودش از خانواده‌ای آمده‌بود که سختی دیده‌بودند. آدم‌های فیلم‌هایش همین‌جنس بودند شاید به همین دلیل است که بیشتر هنر و سینما بود. نقاشی می‌کشید و عکاسی می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب به‌عنوان عکاس وارد حوزه هنری می‌شود. مطالعه می‌کند و با فیلمسازان و هنرمندان معاشرت می‌کند و فیلمبرداری و فیلمسازی را می‌آموزد. خودش می‌گفت: «فیلم‌نامه‌نویسی را از نمایش‌ها و فیلم‌نامه‌های آقای بهرام بیضایی یاد گرفتم. در زمان جنگ برای گرفتن عکس از این واقعه مهم به جبهه می‌روم و در آنجاست که شیفته آدم‌های بزرگی می‌شود و آنها می‌شوند استاد و پدر معنوی‌اش. آدم‌های بزرگی مانند شهید بهروز مرادی. رد پای این آدم‌ها را در فیلم‌های پدرم هم می‌توان دید. نام برخی شخصیت فیلم‌هایش را بهروز می‌گذارد و فیلم نجات‌یافتگان را تقدیم می‌کند به شهید حسن شوکت‌پور.

■ **پدرتان شاخک‌های حساسی داشت و اتفاقات را پیش از زمان وقوعشان پیش‌بینی می‌کرد که ما آنها را در فیلم‌هایی مانند قارچ سمی ونسل سوخته دیدیم...**

نه! این‌طور نیست. قبل از پدرم محسن مخملباف این‌ها را در فیلم عروسی خوبان گفته‌بود. خیلی از دوستانش به این نکته اشاره می‌کنند اما من آن را قبول ندارم. پدر شناخت اجتماعی بالایی از سیاست داشت؛ اما به سیاست تاریخی اشراف زیادی نداشت. در فیلم قارچ

سمی پدر فهمیده‌بود فساد اقتصادی چگونه شکل می‌گیرد اما راه‌حلی که داده‌بود کاملاً اشتباه بود. قارچ سمی یکی از بدترین پایان‌بندی‌ها را دارد. در همه فیلم‌های رسول ملاقلی‌پور آدم‌ها در اجتماع و جنگ، دست به فداکاری می‌زنند تا اجتماع مسیر خود را به‌درستی پیدا کند؛ اما در قارچ سمی پایان‌بندی با ترور تمام می‌شود که به نظرم با تحمیلی است یا تزیینی. پایان قارچ سمی با ترور تمام می‌شود که زشت و اشتباه هست و من همیشه می‌گویم شاید، اثر آن پاک شود. در تولیدات آن سال‌ها شاید چنین پایان‌بندی ترویج شد اما اشلش مال پدرم نبود. برای رسول ملاقلی‌پور فداکاری قارچ سمی به نگاه پدر نمی‌سپرد. نسل سوخته هم فیلم آشفته‌ای است؛ فیلمی اپیزودیک است و این‌گونه فیلم‌ها معمولاً آثار شکست‌خورده‌ای هستند. راستش این دو فیلم و فیلم کمکم کن آثار ضعیف پدر هستند. قارچ سمی از

این نظر جسور است که در آن زمان فساد اقتصادی را به تصویر کشیده‌بود. ■ **زمانی که پدر زنده‌بود هم از آثار ایشان انتقاد می‌کردید؟**

بله! اما ستم کم بود و زیاد به سینما و جامعه اشراف نداشت‌م و این‌همه کتاب خوانده‌بودم که بتوانم خیلی مستدل نقدش کنم؛ ولی به تفاوت هم نبودم. پدر خودش هم منتقد آثارش بود و در برنامه برداشت دو، زیاد کارهای خودش را نقد می‌کرد به‌خصوص فیلم کمکم کن را.

■ **فیلم‌های هیوا، نجات‌یافتگان و میم مثل مادر با محوریت زنان ساخته شده، نگاهی کاملاً محترمانه به زنان...**

موضوع را زنانه - مردانه نکنیم. رسول ملاقلی‌پور در آثارش دنبال آدم‌های فداکار می‌گشت تا آنها را به تصویر بکشد. پدر شیفته آقای بهروز مرادی بود، چون آدمی بود با روحی والا. شهید مرادی می‌توانست تبدیل به یک هنرمند بزرگ شود؛ اما این آدم می‌داند که در کجای زمان ایستاده‌است و باید

فدا شود تا ارزش‌ها و وطنش از بین نرود. او چنین تأثیر شگرفی روی پدرم گذاشته‌بود. روحیه فداکاری آقای شوکت‌پور هم شخصیت و ذهنیت پدرم را ساخت. به همین دلیل پدر در همه آثارش دنبال این بود که «فداکاری» را به نمایش بگذارد. در فیلم «میم مثل مادر»، ذات فداکاری مادر را نشان داد. فیلم هیوا را تحت تأثیر مستندی ساخت که خودش درباره همسر شهید حمید باکری ساخت، به‌نام «حمید فاطمه». عشق خانم فاطمه امیریانی به همسرش، پدرم را به‌شدت متأثر کرد و در هیوا زن تبدیل شد به مظهر عشق. عشقی که خودش عاشق مردی به‌نام حمید شده‌است. در فیلم‌های پدرم، هر مرد و زنی قهرمان نیستند؛ آنهاپی به‌آتش راه پیدا می‌کنند که خاص باشند. برای همین است که آثار رسول ملاقلی‌پور عیار پیدا کرده و بیشتر فیلم‌هایش ارزشمندند.

■ **اگر پدر زنده بود فضای فیلم‌هایی که اکنون می‌ساخت چگونه بود؟**

فیلم‌هایش باز هم درباره آدم‌های جنگ بود؛ آدم‌هایی که جنگ را درک کرده‌بودند و الان در این جامعه زندگی می‌کردند. یک بار از او پرسیدم چرا هنوز درباره جنگ و آدم‌های جنگ فیلم می‌سازی؟ گفت: شاکله هر آدمی در دوران جوانی‌اش شکل می‌گیرد و جوانی من در جنگ شکل گرفته‌است. هشت سال زیست من در شهرهای جنگی و مناطق عملیاتی بوده و بهترین دوستانم را در همین مناطق پیدا کرده‌ام. بنابراین نمی‌توانم از آن فضا جدا شوم. □

تلنگر

نمره تهرون



علیرضا رافتی

روزنامه‌نگار

پژوه ۴۰۵ نقره‌ای، مدلش هم حکماً قبل از سال ۹۰. جلوی پایمان ترمز کرد و وقتی ساک و وسایل مان را دید خودش پیاده شد و صندوق عقب را باز کرد. اول با حوصله

وسایلی که مرتب در صندوق چیده بود را فرستاد عقب و بعد ساک‌های ما را منظم و پشت به پشت هم چید. گرمای بالای ۴۰ درجه و شرجی هوا را شاید بشود در بیشتر نقاط جنوبی کشور حس کرد. اما ترکیب این دو با بوی تند گاز ترش و نفت و چسبناکی هوای اطراف پالایشگاه را فقط در آبادان می‌شود تجربه کرد. هوا کلافه‌مان کرده بود. در ماشین خنکای هوای کولر، دانه‌های عرق نشسته بر پیشانی حوصله‌مان را پاک کرد. کمی آرام‌تر شده بودیم. راننده صدای ضبط را بلندتر کرد. نوحه و سینه زنی خوزستانی. این لهجه و دستگاه موسیقی را انگار برای آمیختگی با همین هوا ساخته بودند. غمش از جنس غم مردم خوزستان بود. آرام به دوستم گفتم: می‌بینی این یکی چقدر بهتره؟ مال همین جاست. راننده قبلی په نوحه گذاشته بود که هم لهجه‌اش تهرانی بود هم دستگاه موسیقی‌اش با این نواحی غریب... راننده حرفم را با لهجه غلیظ عربی-آبادانی شکافت: «شما مال تهرانیید؟ گفتیم:» «چطور؟» خندید: «آخه خط سیمکارت‌تون مال تهران بود. اینجا هم تا زگی‌ها مد شده بعضی جوون‌ها می‌رن سیمکارت تهرانی می‌خرند. زنگ که می‌زنند می‌بینم تهرانی‌اند، اما وقتی جواب می‌دم از لهجه‌شون می‌فهمم مال همین‌جان! (بلند بلند می‌خندید و ادامه می‌داد) اصلاً بعضی‌ها هستند با هزار جور ترفن می‌رن پلاک ماشین‌شون رو نمره تهران می‌گیرن!» پرسیدیم: «چرا آخه؟» با همان خنده جواب داد: «خب کلاس داره دیگه!» نوحه خوزستانی همچنان فضای ماشین را پر کرده بود و راننده داشت از رفتایش که تا کارهای شدند و سری در سرها درآوردند شهر و ديارشان را ترک کردند و پایتخت نشین شدند می‌گفت. وسط حرف‌هایش شماره کارت بانکی خواستیم که کرایه را برپاداخت کنیم. آفتابگیر بالای سرش را داد پایین و گفت: تو قرمز بریز... روی آفتابگیر سمت راننده چهار کاغذ رنگی را با سلیقه چسبانده و روی هر کدام شماره یک کارت بانکی را نوشته بود؛ اما کارایمان را در کاغذ قرمز ریختم و مداح خوزستانی همچنان می‌خواند و جوان‌های خوزستانی همچنان دنبال سیمکارت و پلاک پایتخت بودند و پالایشگاه همچنان بوی گاز ترش را به هوا پسی می‌داد. □

«پس از باران» به پایان نزدیک می‌شود

فیلمبرداری سریال تلویزیونی «پس از باران» به کارگردانی سعید سلطانی دهم همراه به پایان می‌رسد. تصویربرداری این سریال که در گروه فیلم و سریال شبکه سه تولید می‌شود، از بهمن سال ۷۸ در تالش شروع شد. تاکنون حدود ۵۰ درصد از این سریال تدوین شده‌ است. قرار است سعید انصاری برای «پس از باران» موسیقی بسازد. محمود پاک‌نبت، کتابون ریاحی، مهوش صبرکن و جهانگیر الماسی برخی از بازیگران این سریال هستند. (صفحه ۳)

سرمایه‌گذاری خارجی‌ها در جزیره قشم

مدیرعامل منطقه آزاد قشم اعلام کرد، قوانین مناطق آزاد تا حد مطلوبی کامل و شرایط آسان برای سرمایه‌گذاری فراهم شده است. اما برای ارائه تسهیلات لازم و زمینه‌سازی بیشتر برای احساس امنیت سرمایه‌گذار در مناطق آزاد نیازمند قوانین کامل‌تری هستیم. بهروز بوشهری گفت: ایجاد امنیت برای سرمایه‌گذار با فرهنگ‌سازی در منطقه، هماهنگی و همدلی مسؤولان و دعوت و حمایت آنها از سرمایه‌گذاران امکان‌پذیر است. منطقه آزاد قشم در مدت ۱۰ ساله عمر خود توانسته ۱۸۰۰ سرمایه‌گذار داخلی و خارجی را جذب این منطقه کند. بیش‌بینی می‌شود در چهار سال آینده سرمایه‌گذاران خارجی چهار میلیارد دلار دیگر در این منطقه سرمایه‌گذاری کنند. (صفحه ۴)

گرانی گیلان، مسافران را فراری می‌دهد

گیلان هر ساله در فصل تابستان پذیرای هزاران مسافر است که از نقاط دور و نزدیک به این خطه سربسز مسافرت می‌کنند. اما براساس آمار تعداد مسافران ورودی به این استان امسال ۴۰ درصد کاهش یافته است. اغلب افرادی که به این استان مسافرت می‌کنند برای کاهش هزینه‌ها، اقامت در پارک‌ها و حاشیه خیابان‌ها را به اقامت در هتل و مراکز اقامتی ترجیح می‌دهند. از دلایل دیگر کاهش مسافران تغییر شرایط جوی و گرم شدن هوا در این استان است. اما نکته قابل‌توجه این است که در کنار کاهش مسافران داخلی، تعداد گردشگران خارجی به این استان افزایش یافته است. براساس آمار موجود، تاکنون حدود ۲۰۰۰ گردشگر خارجی به استان گیلان مسافرت کرده‌اند. (صفحه ۱۰)



سوریه خواستار آزادی سازمان ملل شد

روزنامه سوری تشرین روز گذشته بر آزادسازی شورای امنیت و سایر نهادهای سازمان ملل از سلطه آمریکا تأکید کرد. تشرین در سرمقاله خود با اشاره به نشست هزاره سران جهان در نیویورک نوشت: این نشست باید بر اهمیت آزادسازی شورای امنیت و سایر نهادهای این سازمان از سلطه آمریکا تأکید کرده و حق و تو را لغو کند. تشرین با اشاره به ضرورت تقویت نقش سازمان ملل برای برقراری صلح، عدالت و رشد و توسعه جهان نوشت: درصورتی‌که جامعه بین‌الملل برای اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی به‌ویژه در زمینه پایان دادن به اشغال سرزمین‌های اعراب و احقاق حقوق مردم فلسطین وارد عمل نشود منطقه خاورمیانه دچار بحران و تنش‌های شدید خواهد شد. (صفحه ۱۳)

ساخت رایانه دروغ‌سنج

پژوهشگران آمریکایی نوعی برنامه رایانه‌ای تولید کرده‌اند که می‌تواند به کمک تجزیه‌وتحلیل تغییرات دقیق و ظریف حالت چهره، دروغ‌گویان را شناسایی کند. این برنامه الگویی شبکه‌ای را روی چهره بدون حالت فرد مظنون منطبق می‌سازد که هرگونه تغییری را در چهره ثبت می‌کند. دانشمندان امیدوارند با ارتباط‌دادن تغییرات ظریف حالت چهره به حالت‌های احساسی خاص بیش‌ی نسبت به وضعیت روانی فرد به دست آورند. (صفحه ۷)

روزنامه

مقطع حساس کتونی

غذای خارج‌شده و خاموش شدن ساندویچ‌فروش



امید مهدی‌نژاد

طنز نویس

«شخص متشخصی که به رعایت بهداشت فردی شهره بود و حتی در آن زمان که پروتکل مد نبود برای خود پروتکل‌های بهداشتی را مراعات

می‌کرد و دیگران را نیز به رعایت آنها دعوت می‌نمود، روزی برای انجام کاری اداری به سطح شهر رفت و از آنجاکه انجام کار اداری‌اش تا پایان ساعت اداری که بر اساس پروتکل‌ها ساعت ۲/۵ بود طول کشید، پس از بیرون آمدن از محل کار اداری احساس گرسنگی کرد و تصمیم گرفت به رستورانی برود و غذا بخورد و از آنجاکه علاوه بر پروتکل‌های بهداشتی به رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی نیز ملزم بود، تصمیم گرفت رستورانی پیدا کند که علاوه بر بهداشتی و تمیز بودن، خلوت نیز باشد. پس از جست‌وجوی بسیار یک ساندویچی پیدا کرد که در آن سگ پر نمی‌زد. وقتی به داخل ساندویچ‌فروشی نگاه کرد، ساندویچ‌فروش را دید با دستمالی که در دست داشت پیوسته روی میز جلوی خود را تمیز می‌نمود. شخص متشخصی که از این مشاهده احساس بهداشت کرده بود، وارد ساندویچی شد و از ساندویچ‌فروش پرسید به‌جز سوسیس و کالباس چه غذایی دارد که گرم باشد. ساندویچ‌فروش گفت: کتلت، کوکو و ماکارونی نیز داریم، اما از آنجاکه این روزها مشتری کم شده است، فعلاً نمی‌آوریم. وی افزود: الآن جز سوسیس غذای گرم فقط ساندویچ زبان داریم. شخص متشخص پیف‌پیف کرد و گفت: از این غذا خوشم نمی‌آید. ساندویچ‌فروش در داخل دستمال سرفه کرد و گفت: چرا؟ این بهترین و گران‌ترین غذای ماست، شخص متشخص گفت: دوست ندارم چیزی را که از دهان یک حیوان خارج شده، بخورم. ساندویچ‌فروش گفت: پس چی کنیم؟ شخص متشخص گفت: اگر ممکن است دوتا تخم‌مرغ برایم نیمرو کن و بده تا بخورم. ساندویچ‌فروش گفت چشم، و با دستمال سرفه‌ای‌اش بار دیگر میز جلوی خود را تمیز کرد و به پشت اجاق رفت تا دو تخم‌مرغ برای شخص متشخص نیمرو کند و خاموش شود. □